**اصول، جلسه 111: 19/03/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد این بود که اگر حالت سابقة ما با یقین اثبات نشده باشد بلکه با امارة معتبره‌ای اثبات شده باشد، آیا اینجا استصحاب جاری هست یا جاری نیست. و اگر جاری هست وجه‌اش چی است؟

خب مرحوم آخوند فرموده بودند اشکالی که اینجا هست در صورتی هست که ما در باب استصحاب قائل به، در باب حجیت امارات قائل به جعل منجزیت و معذریت باشیم. ولی اگر در باب استصحاب قائل به این، در باب امارات قائل به این باشیم که احکام ظاهریة شرعیه‌ای حجیت امارات به احکام ظاهریة شرعیه است، اشکال وارد نمی‌شود. بعد ایشان به این بیان تعبیر می‌کنند، در حاشیه این بیان را در حاشیة منه را توضیح دادند، که ما عبارتش را خواندیم. حالا دوباره می‌خوانم. ایشان عبارتشان این بود.

«و أمّا بناء على ما هو المشهور من كون مؤدّيات الأمارات أحكاما ظاهريّة شرعيّة، كما اشتهر: «أنّ ظنيّة الطريق لا تنافي قطعيّة الحكم، فالاستصحاب‏ جار، لأنّ‏ الحكم الّذي أدّت إليه الأمارة محتمل البقاء، لإمكان إصابتها الواقع، و كان ممّا يبقى»

تا آخر عبارت.

اینجایی که مراد از این عبارت چیست، چه تقریبی را ایشان می‌خواهند ذکر کنند. مرحوم آقای حکیم در حقائق الاصول این بیان را بازگشت دادند به یک نوع استصحاب کلی. از نوع استصحاب کلی قسم ثانی. به این بیان که ما بگوییم احکام ظاهریه در جایی که اصابة با واقع پیدا می‌کند، عین احکام واقعی، یعنی همان احکام واقعیه است. یا به تعبیر بعضی از آقایان مندک در احکام واقعیه است. و اگر مطابق واقع نباشد یک حکم جدیدی شارع جعل کرده. بنابراین ما در واقع در مورد اماره احتمال می‌دهیم این اماره مطابق واقع باشد، اگر مطابق واقع باشد حکم واقعی موجود هست، و آن حکم واقعی چون احتمال دارد باقی باشد محتمل البقاء هست. احتمال دارد مطابق با واقع نباشد. اگر مطابق با واقع نباشد خب این دیگر باقی نیست و طبیعتاً باقی نیست. بنابراین ما یقین داریم در موارد قیام اماره به این‌که یک حکم واقعی اینجا موجود هست، یک حکمی اینجا موجود هست، جامع حکم موجود هست، مردد بین این‌که یک حکم ظاهری باشد که مخالف واقع هست، یک حکم ظاهری مستقل که مخالف واقع باشد، در این صورت دیگر باقی نیست. یا حکم واقعی باشد که احتمال بقایش موجود است. بنابراین این یکی از انواع قسم ثانی از استصحاب کلی هست. استصحاب کلی قسم ثانی گاهی اوقات اینجوری هست که شیء مردد بین، این جامع ما مردد بین دو فرد هست، یک فردش قطعی الارتفاع است، یک فردش قطعی البقاء هست. ولی یک موقعی مردد بین دو فرد هست. یک فردش قطعی الارتفاع است، یک فردش محتمل البقاء هست، نه قطعی البقاء. این هم یک قسم دیگری از استصحاب کلی قسم ثانی هست. این داخل در آن قسم از استصحاب کلی قسم ثانی قرار می‌گیرد.

البته مرحوم آقای صدر اینجا استصحاب را که می‌خواهد جاری کند، یک بحثی در مورد استصحاب جامع بین حکم ظاهری و حکم واقعی کردند، و یکی از محتملاتشان را همین احتمال قرار دادند و بحث کردند. که حالا در مورد بحث ایشان صحبت می‌کنیم. به هر حال آقای حکیم در حقائق الاصول کلام مرحوم آخوند را به استصحاب جامع بین حکم ظاهری و حکم واقعی بازگرداندند. ولی من تصور می‌کنم لا اقل در حد احتمال این مطلب را می‌خواهم عرض بکنم که مرحوم آخوند نمی‌خواهد استصحاب کلی کند. می‌خواهد ایشان استصحاب شخصی بکند و ایشان اصلاً حکم ظاهری را یک حکمی در قبال حکم واقعی نمی‌داند. حکم ظاهری را متمم حکم واقعی می‌داند. در جاهایی که حکم واقعی، یعنی همان حکم واقعی هست که به دلیل حکم ظاهری توسعه پیدا کرده، دلیلش متفاوت هست. یک تعبیری در بعضی بحث‌های دیگر دارد.

ببینید در صفحة ۴۶۸ در بحث استصحاب حکم معلّق. «و بالجملة يكون‏ الاستصحاب‏ متمماً لدلالة الدليل على الحكم فيما أهمل أو أجمل كان الحكم مطلقا أو معلقاً فببركته يعم الحكم للحالة الطارية اللاحقة كالحالة السابقة»

این یک همچین تعبیری اینجا در این بحث هست. من احتمال می‌دهم مرحوم آخوند می‌خواهد حکم استصحاب را کلاً مکمل و متمم حکم واقعی می‌داند. حالا اینجوری من بیان کنم. حالا در مورد استصحاب این مطلب را فرمودند. در مورد حجیت امارات هم می‌توانند همین مطلب را بفرمایند. من حالا اینجوری عرض بکنم، حجیت اماره دو فایده‌ای دارد. یک فایده این است که اگر مطابق واقع باشد، آن واقع را فعلی می‌کند. اگر مخالف واقع باشد واقع را توسعه می‌دهد. یعنی در واقع خود شارع مقدس واقع را در ظرف شک در واقع هم تعمیم داده. این کأنّه همان حکم هست که گسترش پیدا کرده، ظرف شک را هم در بر گرفته. به خصوص در مورد حجیت امارات، امارات که ناظر به واقع هستند ممکن است ما این مطلب را بگوییم. یعنی حکم ظاهری که در موارد امارات هست را تعمیم یافتة همان حکم واقعی بدانیم، ولی در موارد اصل عملی این شکلی ندانیم. بین اینها ممکن است کسی فرق هم بگذارد. به هر حال من یک همچین احتمال می‌دهم. این تعبیر که ظن، كما اشتهر: «أنّ ظنيّة الطريق لا تنافي قطعيّة الحكم» که مرحوم آخوند اینجا تعبیر کردند، «ظنيّة الطريق لا تنافي قطعيّة الحكم» ظاهرش این است که یک حکم شخصی را می‌خواهد بگوید این قطعی است. کأنّ یک حکم شخصی اینجا قطعی هست و، البته مراد همان حکم قطعی همانی هست که ظن متعلق ظن هست. یعنی حکم واقعی و این حکم ظاهری که قطعی هست. هم در ظرف اصابة به واقع هست، هم در ظرف عدم اصابة به واقع هست، این را با آن حکم واقعی یک حکم این می‌داند. و یک حکم قعطی می‌داند. یک همچین تقریبی فکر می‌کنم مرحوم آخوند تصورات این باشد. به هر حال یک همچین احتمالی در کلام مرحوم آخوند می‌رود. حالا دقت بفرمایید. ایشان در کلامشان هیچ، کأنّ استصحاب از قسم استصحاب کلی بخواهد بشود اشاره نشده. این است که آن بیانی که مرحوم آقای حکیم در تفسیر کلام مرحوم آخوند دارند، از عبارت مرحوم آخوند برداشتش خالی از صعوبت نیست.

علی ای تقدیر من حالا این مطلب دوم که تفسیری که ما کردیم، خب وابسته به این هست که ما واقعاً یک همچین مطلبی را بپذیریم که حکم ظاهری، ولو به نظر عرف یک حکم، حکم واقعی یک حکم باشند و تعدد نداشته باشند، تعدد فردی نداشته باشند. خب به هر حال ممکن است یک کسی بپذیرد، یک کسی نپذیرد، خیلی قابل اثبات نیست این تقریبی که احتمال داریم در بیان مرحوم آقای آخوند.

اما تقریب اوّلی که آقای حکیم مطرح کرده این تقریب در کلام آقای صدر مورد بحث قرار گرفته. آقای صدر اینجا برای حل مشکل جریان استصحاب، جریان استصحاب در مواردی که حکم سابق با اماره ثابت شده، وجوه مختلفی را ذکر می‌کند. وجه اوّلش این هست که ما استصحاب جامع حکم ظاهری را، حکم واقعی را بکنیم. بعد ایشان می‌فرماید این استصحاب جامع بین حکم ظاهری و حکم واقعی مبتنی بر این هست که ما تحلیلمان از حکم ظاهری چه شکلی باشد. سه تا مبنا در تحلیل حکم ظاهری وجود دارد، براساس این مبانی جریان استصحاب فرق می‌کند. یک مبنا این هست که ما بگوییم حکم ظاهری اگر، کلاً حکم ظاهری یک حکم مستقلی است. چه به واقع اصابت بکند چه به واقع اصابت نکند این جعل مستقل از حکم واقعی دارد. خب اگر این باشد استصحاب از قسم استصحاب کلی قسم ثالث هست. چون اگر حکم ظاهری باشد، این حکم ظاهری چون به سبب قیام اماره هست، این بعد از این‌که اماره از بین رفت دیگر آن حکم ظاهری هم از بین می‌رود، چون به سبب قیام اماره است. اما این یکی.

اما اگر، البته. آن شخصی که یقین، یعنی امر مردد بین این است که در زمان یقین این حکم ظاهری باشد، حکم ظاهری قطعاً برطرف شده. یا حکم واقعی باشد. آن حکم واقعی ممکن است موجود باشد. آن حکم واقعی البته اگر موجود باشد از قبل هم موجود بوده. این قسمی از استصحاب کلی قسم ثالث هست که آن فرد محتمل البقاء، آن فرد قبلاً هم. یا احتمالاً. احتمالاً همراه با آن فرد، احتمالاً در زمان سابق هم وجود بوده. این قسمی از استصحاب کلی قسم ثالث هست که مرحوم شیخ انصاری متمایل هست به جریان استصحاب در آن. آقای صدر می‌گویند ما استصحاب را در کلی قسم ثالث مطلقا جاری نمی‌دانیم. بنابراین این استصحاب جاری نیست. این یک شکل.

یک شکل دیگر این است که بگوییم که حکم ظاهری در فرض اصابة همان حکم واقعی است، در ظرف عدم اصابة اصلا وجود خارجی ندارد. خب اینجا اگر باشد، ما یقین سابق هم نداریم. چون فرض این است که حکم ظاهری هیچ وقت موجود نیست. یعنی احتمال دارد که اصابه نکند. چون احتمال دارد اصابه نکند ما یقین نداریم که حتماً آن حکم واقعی اینجا موجود هست. ممکن است این حکم ظاهری مخالف واقع باشد پس بنابراین موجود نباشد. خب این روشن است که استصحاب جاری نمی‌شود.

قسم سوم این است که حکم ظاهری در فرض اصابة مندک در حکم واقعی است. در فرض عدم اصابة حکمی است مستقل. اینجا در واقع استصحاب کلی قسم ثانی خواهد بود. که اینجا مجال این هست که ما ممکن است استصحاب را بخواهیم جاری بدانیم. که مرحوم آقای حکیم کلام مرحوم آقای صدر را به همین قسم باز می‌گرداند. آقای صدر می‌فرمایند که این قسم اخیر ممکن است توهم بشود که استصحاب جاری می‌شود، ولی تحقیق این است که همین قسم اخیر هم استصحاب جاری نمی‌شود. به دلیل این‌که در واقع جامع، ما اینجا حکم ما مردد بین این هست که یا حکم واقعی باشد، یا حکم ظاهری مخالف واقع باشد. حکم ظاهری مخالف واقع منجز نیست. وقتی منجز نیست جامع بین المنجز و غیر المنجز که منجز نیست. جامع بین ما له الاثر و ما لیس له الاثر، لا اثر له و ان لم نتیجته تتبع اخس المقدمتین. این بیان آقای صدر.

بنابراین استصحاب به نحو کلی، از نوع قسم ثانی هم تصویر کنیم، اینجا شرایطش تام نیست.

اینجا به نظر می‌رسد که.

استصحاب از نوع کلی قسم ثانی هم باشد به گفتة مرحوم آقای صدر استصحاب جاری نیست. ولی به نظر می‌رسد که بیان مرحوم آقای صدر از دو جهت محل اشکال هست. یک جهت این‌که ببینید شما می‌فرمایید که حکم ظاهری که مخالف واقع باشد این حکم اثر ندارد. خب اگر اثر ندارد برای چی شارع این حکم را جعل کرده؟ شما مبنایتان این هست که شارع در جایی که آن حکم واقعی هم نیست یک حکم ظاهری جعل کرده. چه فایده‌ای دارد این حکم ظاهری را جعل کردن؟ باید یک فایده‌ای داشته باشد. شما باید این را بگویید که این حکم ظاهری ولو مخالف واقع هم هست، لزوم امتثال دارد. اگر لزوم امتثال نداشته باشد برای چی جعل کرده؟ این جعلش چه فایده‌ای دارد؟ چه خاصیتی دارد؟ این مطلب. به نظر می‌رسد که به هر حال این رو مبنا که ما حکم ظاهری را برایش یک جعل مستقل در ظرفی که مخالف واقع باشد تصویر کنیم باید یک فایده‌ای برایش تصویر کنیم. ولو لزوم امتثال عقلی را برای حکم ظاهری هم قائل بشویم. آن که به نظر می‌رسد فرق حکم ظاهری و حکم واقعی در لزوم امتثال نیست. هر دوشان لزوم امتثال حال کونه موجودا دارند. ولی حکم ظاهری بعد از انکشاف خلاف دیگر موجود نیست. بعد از عدم وجود دیگر اثرش مادامی است. مادام لم ینکشف الخلاف هست. و حکم واقعی دیگر چون درش انکشاف مطرح نیست، این مادامیت برای حکم واقعی موجود نیست. بنابراین این تصویر که حکم ظاهری مخالف واقع اثر ندارد، این هست. به نظر ناتمام می‌آید. این یک نکته.

نکتة دوم این مطلب که مرحوم آقای صدر مکرر این را دارد و ما مکرر هم اشکال کردیم، آن این است که ایشان می‌فرمایند جامع بین ما لا اثر له و ما له الاثر این جامع اثر ندارد. ببینید ما جامع را یک موقعی به نحو مطلق الوجود در نظر می‌گیریم، جامع به نحو مطلق الوجود در نظر گرفته بشود، خب باید تمام افراد اثر داشته باشد تا این مطلق الوجود هم اثر داشته باشد. ولی اگر جامع به نحو صرف الوجود باشد، صرف الوجود همین است آن فردی که جامع با آن محقق می‌شود اثر داشته باشد کافی هست. لازم نیست که تمام افراد جامع اثر داشته باشد، ما فرض کنید اوّلین نفر یک شیء اثر داشته باشد کافی هست. ولو لازم نیست تمام افراد اثر داشته باشد تا آن جامع را ما بگوییم اثر دارد. ببینید یک موقعی هست که تمام افراد امکان دارد صرف الوجود باشند عیب ندارد باید همة آن افراد که می‌توانند محقق صرف الوجود باشند اثر داشته باشند تا این صرف الوجود را ما بگوییم اثر دارد. ولی اگر صرف الوجود حتماً با یک فرد خاصی تحقق پیدا می‌کند. اگر تحقق پیدا کند با آن فرد خاص تحقق پیدا می‌کند. و آن فرد خاص هم تحقق دارد قهراً جامع هم اثر دارد دیگر. ما لازم نیست آن اثر را بگوییم اثر فرد است. نه اثر جامع هم هست. ما در واقع در ما نحن فیه ما فرض این هست که اثر مال حکم واقعی است. با حکم ظاهری که مخالف واقع هست اثر ندارد. این جامع اگر موجود باشد بقاءً در ضمن همان حکم واقعی موجود هست. حکمی که در ضمن حکم واقعی موجود هست عقلاً لزوم امتثال دارد. لزوم امتثال را شما نمی‌توانید بگویید اثر آن فرد است، اثر آن جامع نیست. نه صرف الوجود جامعی که در ضمن فرد حکم واقعی تحقق پیدا می‌کند آن اثر دارد. آن اثر دارد وجهی ندارد که ما استصحاب را جاری نکنیم. به نظر می‌رسد که بنابراین بیان مرحوم آخوند استصحاب کلی قسم ثانی هم برگردانیم که مرحوم آقای حکیم به آن برگرداندند بیانشان تام هست و مانعی ندارد که ما همچین استصحابی را جاری کنیم. البته همة اینها متوقف بر این هست که ما اینجور استصحابات را عرفی بدانیم. بگوییم عرف متعارف این استصحاب‌ها در ذهنش خطور می‌کند و امثال اینها. در تمام اینگونه استصحابات این توجه به این‌که این استصحاب عرفی هست یا عرفی نیست باید انجام بشود تا خیلی از این بحث‌ها به این مطلب توجه نمی‌شود کأنّه همین که با دقت عقلی ما یک استصحاب جور کردیم کافی دانسته شده برای جریان استصحاب. ولی خب باید بگوییم عرفاً هم یک همچین استصحابی جاری می‌شود. بعید نیست من نمی‌خواهم بگویم که عرفاً اینجا استصحاب جاری نیست، ولی می‌خواهم بگویم این بحث این‌که عرف به این استصحاب توجه دارد، این را هم ما باید ما توجه کنیم.

البته عمدة قضیه این است که آن تفکیکاتی که بین این‌که آیا این استصحاب از نوع کلی است، یا از نوع شخصی است، امثال اینها، عرف شاید به اینها توجه نداشته باشد. می‌گوید استصحاب کلی می‌داند، شخصی می‌داند، امثال اینها. یعنی آن تصویری که ما احتمال می‌دهیم در کلام مرحوم آخوند، یا تصویری که مرحوم آقای حکیم از کلام مرحوم آخوند تصویر کرده است، عرف این، به این تفکیکات و به این تقدیرات که به نحو استصحاب کلی است یا به نحو استصحاب شخصی است امثال اینها شاید توجه نداشته باشد. اصل این استصحاب را جاری کند بدون توجه به این‌که لُبّ قضیه و حقیقت قضیه از نوع استصحاب کلی قسم ثانی است یا از نوع استصحاب شخصی است که ما احتمال می‌دادیم که کلام مرحوم آخوند ناظر به آن باشد. حالا این.

مرحوم آقای صدر یک راه حل‌های دیگری را برای حل مشکلة جریان استصحاب در موارد این‌که حالت سابقه با اماره اثبات شده نه با یقین اثبات شده مطرح می‌کنند، وجه دوم، وجه مرحوم آخوند که ما بگوییم اصلاً یقین معتبر نیست، بلکه حدوث سابق کفایت می‌کند که ایشان این بحث را خیلی تشقیق شقوق می‌کنند و بحث‌هایی مطرح می‌کنند که به قسمتی از آنها در جلسة سابق اشاره کردیم. ولی اصل مطلبی که در این وجه دوم هست ما این مبنا را نپذیرفتیم که در استصحاب یقین اعتبار نداشته باشد و حدوث کفایت کند. مبنای این وجه دوم را ما نپذیرفتیم دیگر به آن تدقیقات و توضیحاتی که مرحوم آقای صدر پرداختند نمی‌پردازیم.

وجه سوم، وجهی هست که خود مرحوم آقای صدر روی مبانی خودشان دنبال می‌کنند، آن وجه این هست که روح حکم ظاهری شدت اهتمام مولی هست. و این شدت اهتمام مولی ولو حدوثاً به جهت قیام اماره باشد، و بقاءً به جهت دیگر باشد این شدت اهتمام یک شدت اهتمام هست. مجرد این‌که شدت اهتمام حدوثاً به خاطر قیام اماره است مثلاً بقاءً به جهت استصحاب هست، او باعث نمی‌شود که این حکم را دو تا حکم بکنیم. بنابراین ما نفس آن شدت اهتمام را استصحاب می‌کنیم. و آن هم که موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال همین شدت اهتمام هست.

حالا من دوستان کلمات آقای صدر را در این قسمت اصلاً ببینند. من دیگر باز نمی‌کنم فرمایشات آقای صدر را، همین خود رفقا مباحث الاصول را ببینند، فردا کلاس راهنما اینها، در کلاس راهنما مطالب آقای صدر را بیشتر باز می‌کنم.

ولی من اصل مطلب را می‌خواهم با همین مقدار اشارة اجمالی که کردم عرض کنم که. اوّلاً آیا این شدت اهتمامی که آقای صدر می‌فرمایند، این تحلیل عرف هم توجه بهش دارد یا یک تحلیل عقلی است؟ به نظر می‌رسد که عرف توجه به این مطلب ندارد. این تحلیل عقلی هست که حکم ظاهری را ما می‌گوییم روح برگشتش به شدت اهتمام مولی هست. عرفاً اینها را توجه نمی‌کنند. بنابراین این قضیة متیقنة ما عرفی نیست و به نظر می‌رسد که این بیان آقای صدر تام نیست. در ثانی این‌که شدت اهتمامی که ناشی از قیام اماره باشد، با شدت اهتمامی که ناشی از استصحاب باشد، یک شدت اهتمام شخصی هست که حدوثاً به سببی هست، و بقاءً به سبب دیگر است، به نظر من اینجوری نیست. اینها دو تا شدت اهتمام مختلف هست. بنابراین. کما این‌که کاشفش این است که ایشان، خود حکم ظاهری را متفاوت می‌بیند. حکم ظاهری که به انگیزة به هر حال حکم ظاهری که به جهت قیام اماره هست با حکم ظاهری که به جهت استصحاب هست دو تا می‌دانند. چطور شد حکم ظاهری‌ها متعدد شد؟ ولی آن شدت اهتمامی که منشاء حکم ظاهری هست آن یک شدت اهتمام هست. من این را نمی‌فهمم که چطور می‌شود که این شدت اهتمام‌ها یکی هستند ولی در حالی که ما. اگر قرار باشد اینجوری بگوییم، بگوییم حکم ظاهری که به مناط قیام اماره هست، با قیام ظاهری که به مناط استصحاب هست، اینها یک حکم ظاهری هستند. و ما چون احتمال می‌دهیم که این حکم ظاهری وجود دارد، مثلاً این حکم ظاهری را چیز کنیم.

حالا یک نکتة دیگر من می‌خواهم عرض بکنم که اشکال مشترک به هر دو بحث هست. ما این‌که می‌گوییم شدت اهتمام محتمل باید باشد با آن شدت احتمال محتمل را استصحاب می‌کنیم غض نظر از استصحاب باید محتمل باشد. شدت اهتمامی که به خاطر استصحاب احتمالش می‌رود ما استصحاب برای اجرای اثر خود استصحاب نیست. استصحاب برای اجرای اثر مستصحب هست. و قطع نظر از استصحاب باید شدت اهتمام اینجا شما تصویر بکنید. بنابراین اگر، حالا عرض کنم وجوه دیگری برای حل مشکل هست، آن وجوه مبتنی بر این هست که استصحاب برای اثر مستصحب نیست. اثری که یک، چه اثر خود استصحاب هم کفایت کند برای اجرای استصحاب و اینها. ولی علی ای تقدیر این وجهی که ما داریم الآن دنبال می‌کنیم بر این پایه است که ما می‌خواهیم بگوییم که آن مستصحب ما باید باقی باشد، احتمال بقائش بدهیم غمض نظر از استصحاب. آن چیزی که محتمل البقاء هست با قطع نظر از استصحاب، استصحاب بیاید این احتمال بقاء را فعلیت بدهد. ولی جایی که احتمال بقائش به برکت استصحاب هست. آنجا به نظر می‌رسد که نمی‌توانیم استصحاب را جاری کنیم.

حالا بقیة وجه‌هایی که در اینجا هست این را در جلسة آینده صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان